

علل گسترش روابط استراتژیک ایران با سوریه؛ از حمله امریکا به عراق تا آغاز بحران در سوریه ۲۰۱۱-۲۰۰۳

علی اسمعیلی^۱ - احمد جانسیز^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۳)

چکیده

اتحاد استراتژیک ایران و سوریه از جمله اتحادهای دیرپای منطقه‌ای در خاورمیانه محسوب می‌شود. اما فاصله زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ یعنی از حمله امریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ تا شروع نا آرامی‌ها در مارس ۲۰۱۱ در سوریه، روابط استراتژیک جمهوری اسلامی با سوریه گسترش بیشتری یافته است. در همین راستا هدف اصلی این پژوهش پاسخگویی به این سوال محوری است که چرا ایران در فاصله زمانی مارس ۲۰۰۳ تا مارس ۲۰۱۱ در مقایسه با سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۷۹، گرایش بیشتری به تعمیق روابط استراتژیک خود با سوریه داشته است؟ یافته‌های این پژوهش بر این مبنا است که فشارهای سیستمیک به عنوان یک متغیر مستقل، از جمله یک جانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل، اشغال عراق توسط امریکا در سال ۲۰۰۳ و مسئله هسته‌ای ایران، متغیرهای اساسی در تمایل ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه در بازه زمانی ۲۰۱۱-۲۰۰۳ می‌باشد. تاثیرگذاری این متغیرها بدون واسطه نبوده بلکه فشارها و تهدیدهای سیستمیک از طریق متغیرهای سطح واحد به خصوص ادراک نخبگان از نظام بین‌الملل، منجر به تمایل ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه در این فاصله زمانی شده است. روش تحقیق در این نوشتار توصیفی-تحلیلی بر مبنای روش کیفی و روش گردآوری داده‌ها، منابع کتابخانه‌ای و اسنادی است.

واژگان کلیدی: ایران، سوریه، نظام بین‌الملل، یک جانبه‌گرایی، ادراک نخبگان

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

aliesmaeili2004@gmail.com

۲. استادیار علوم سیاسی دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول)

مقدمه

اتحاد استراتژیک ایران و سوریه از جمله اتحادهای دیرپا در خاورمیانه محسوب می‌شود که بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران متأثر از متغیرهای مختلف و در حوزه‌های متفاوت تداوم داشته است. سوریه حافظ اسد از جمله نخستین دولت‌هایی بود که رژیم جدید ایران یعنی نظام جمهوری اسلامی ایران را به رسمیت شناخت و در طول جنگ هشت ساله ایران و عراق با توجه به انزوای سیاسی ایران در نظام جهانی و منطقه‌ای، حمایت‌های استراتژیک و قابل توجهی از ایران برای کاهش فشارهای سیستمیک انجام داد. آنچه در روابط استراتژیک این دو بازیگر در منطقه از اهمیت قابل توجهی برخوردار است، علل گسترش روابط استراتژیک ایران با سوریه در فاصله زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ (از حمله امریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ تا شروع ناآرامی‌ها در مارس ۲۰۱۱) است که این گسترش روابط می‌تواند متأثر از متغیرهای گوناگونی باشد. محور بررسی این پژوهش؛ بررسی عوامل و علل تاثیرگذار بر تمایل ایران در گسترش روابط استراتژیک با سوریه در مقطع زمانی ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ می‌باشد.

پیشینه تحقیق

در مورد روابط استراتژیک ایران و سوریه طی سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۳ کتب و مقالات متعددی به زبان فارسی و انگلیسی نگاشته شده است. در میان آثار منتشر شده به زبان فارسی می‌توان به کتاب سبز سوریه چاپ دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه اشاره کرد که به معرفی این کشور در زمینه‌های جغرافیایی، تاریخی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد و در مورد روابط این کشور با ایران، اختلاف مواضع سیاسی دو کشور را قبل از انقلاب از دلایل اصلی عدم گسترش روابط دو کشور می‌داند و روابط نزدیک دولت سوریه با مخالفان شاه، تغییرات بنیادین در سیاست خارجی ایران پس از انقلاب و اتخاذ سیاستی مستقل از سوی آن، قطع روابط با رژیم صهیونیستی و محکوم کردن سیاست‌های تجاوزکارانه آن، مخالفت ایران و سوریه با سیاست‌های رژیم بعثی عراق و اقدام مصر در صلح با رژیم صهیونیستی، حمایت دو کشور از مقاومت فلسطین و لبنان و حمایت سوریه از ایران در مقابل حمله عراق به ایران را از دلایل نزدیکی دو کشور پس از انقلاب اسلامی و نهادینه شدن روابط طی سه دهه گذشته می‌داند. (بی‌نا: ۱۳۸۷: ۲۲۶-۲۲۵)

کتاب دیگر خاورمیانه جدیدتر (چشم اندازهای وسیع روابط ایران و سوریه) اشاره کرد. نگارندگان تمرکز خود را به بررسی روابط ایران و سوریه بین سال‌های ۲۰۰۶ تا اواخر سال ۲۰۰۹

قرار می‌دهند و معتقدند که بعد از شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه در جولای ۲۰۰۶؛ روابط ایران و سوریه دوگانه نبوده و ابعاد منطقه‌ای بیشتری یافته است. حتی به نحو غیرمستقیم تری پای امریکا و قدرت‌های درجه دومی مثل فرانسه را به این روابط باز کرده و از دیگر سو کشورهای عمده عرب مثل عربستان و مصر نیز به عنوان متغیرهای موثری در این روابط بدل شدند. در این مقطع دیگر نمی‌توان از روابط دولتهای ایران و سوریه سخن گفت و نقش و قدرت بازی دیگر بازیگران منطقه‌ای و جهانی را نادیده گرفت. این بازیگران به ترتیب اهمیت‌شان در دوران جدید روابط ایران و سوریه عبارتند از: امریکا، اسرائیل، لبنان، عراق، عربستان، مصر و فرانسه و تعداد آنها با احتساب ایران و سوریه به ۹ کشور می‌رسند. از میان ۷ کشور، امریکا و اسرائیل عملاً درگیر روابط دو جانبه ایران و سوریه هستند و ۵ کشور دیگر به درجاتی بالقوه درگیر روابط دو جانبه فوق هستند. (طاهایی، ۱۳۸۸: ۲۱-۲۰)

در مورد روابط ایران و سوریه مقالات متعددی نیز به زبان فارسی منتشر شده و یکی از این مقالات «چیستی و چگونگی سیاست خارجی مقایسه‌ای: مطالعه موردی روابط ایران و سوریه» اشاره کرد که نویسنده عوامل موثر در برقراری روابط نزدیک سوریه با ایران از سال ۱۹۷۹ تا اواخر دهه نخست قرن بیست و یکم را متغیرهای نظام بین‌الملل و شخصیت ذکر می‌کند (امیدی، ۱۳۸۷: ۱۲۹-۱۲۸). اثر دیگر «برآورد دهه سوم مناسبات راهبردی جمهوری اسلامی ایران و سوریه، همگرایی بیشتر یا گسست» می‌باشد که نویسنده آن عوامل گسترش بیشتر روابط سوریه با ایران طی سال‌های ۲۰۰۱ به بعد را، شرایط سیاسی و امنیتی پیش آمده در منطقه خاورمیانه پس از یازده سپتامبر، گرایش روز افزون حکومت سوریه به اسلام و فاصله گرفتن از سکولاریسم می‌داند (ایزدی و اکبری، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۵).

درباره روابط ایران و سوریه طی سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۳ به زبان انگلیسی نیز، آثار متعددی وجود دارد که به طور کلی می‌توان آنها را به دو دسته کلان تقسیم‌بندی کرد:

- دسته اول بر متغیرهای سیستمیک در سطح نظام بین‌الملل و منطقه‌ای تاکید می‌کنند، از جمله می‌توان به عواملی همچون سیاست‌های امریکا در خاورمیانه پس از یازده سپتامبر به ویژه حمله این کشور به عراق در سال ۲۰۰۳ (Goodarzi, 2006)، ترور رفیق حریری و متعاقب آن صدور قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت در سپتامبر ۲۰۰۴ برای خروج نیروهای سوری از لبنان و چهار قطعنامه دیگر در سال ۲۰۰۵ علیه سوریه (Ziadeh, 2011) و همچنین تهدید اسرائیل برای سوریه با حمله به جنوب لبنان در ۲۰۰۶ و حمله به غزه در اواخر ۲۰۰۸ و اوایل ۲۰۰۹ اشاره کرد (Sun, 2009)

- دسته دوم نیز عامل گسترش بیشتر روابط ایران و سوریه را در شخصیت جانشین حافظ

اسد، یعنی بشار اسد می‌دانند و با ذکر موارد متعددی از جمله گرایش وی به محور مقاومت و اسلام‌گرایی و همچنین شخصیت روانی بشار اسد سعی در اثبات این فرضیه دارند (Rubin, 2007). نکات قابل توجه در مورد پژوهش‌ها این که اولاً به مسئله چرایی تمایل ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه در بازه زمانی مورد نظر کمتر پرداخته‌اند و ثانیاً این پژوهش‌ها با یک رویکرد تقلیل‌گرایانه نقش یک متغیر را برجسته و نقش سایر متغیرها را نادیده گرفته‌اند. در همین راستا این پژوهش با یک رویکرد جامع‌ترو با استفاده از چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک که هم زمان به متغیرهای سطح واحد و کلان توجه می‌کند، سعی در تبیین این مسئله دارد.

پرسش پژوهش

چرا ایران در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۳ در مقایسه با سال‌های ۲۰۰۳-۱۹۷۹ گرایش بیشتری به تعمیق روابط استراتژیک خود با سوریه داشته است؟

فرضیه پژوهش

فشارهای سیستمیک به عنوان یک متغیر مستقل، از جمله یکجانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل، اشغال عراق توسط امریکا در سال ۲۰۰۳ و مسئله هسته‌ای ایران، متغیرهای اساسی در تمایل ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه در این مقطع زمانی می‌باشند. اما تاثیرگذاری این متغیرها بدون واسطه نبوده بلکه فشارها و تهدیدهای سیستمیک از طریق متغیرهای سطح واحد به خصوص ادراک نخبگان از نظام بین‌الملل، منجر به تمایل ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه در این سال‌ها شده است.

رهیافت نظری؛ واقع‌گرایی نئوکلاسیک

تئوری‌های مختلفی برای تحلیل سیاست خارجی کشورها و مولفه‌های موثر بر روند تصمیم‌سازی در عرصه سیاست خارجی مطرح شده است. گاه این تئوری‌ها برای تحلیل سیاست خارجی صرفاً به عوامل داخلی کشورها توجه می‌کنند، به عبارتی نویسندگان این رویافت بر تاثیر ساختار داخلی کشورها در رفتار و سیاست خارجی تاکید می‌ورزند. به اعتقاد این دسته از تحلیل‌گران، تفاوت در رفتار کشورها حاکی از اهمیت ساختار داخلی است. افراد، دستگاه بوروکراسی، گروه‌های نفوذ، کمیته‌های تخصصی و ... نقش اساسی در تدوین سیاست خارجی با محوریت منافع ملی دارند (Hudson and Vore, 1995: 210) و گاه مانند ساختارگرایانی مانند کنت

والتز ساختار نظام بین‌الملل را اساسی‌ترین مولفه تاثیرگذار بر سیاست خارجی کشورها قلمداد می‌کنند. در واقع از این منظر، کشورها به عنوان کنشگران اصلی نظام بین‌الملل مانند توپ‌های بیلیاردی فرض می‌شوند که ماهیت درونی آنها یکسان فرض شده و بر چگونگی چرخش آنها بر روی میز بیلیارد تاثیری ندارد. بطور کلی والتز توجه خود را از دولت‌ها و عوامل درونی آنها دور می‌کند. از نظر وی، ساختار از طریق جامعه‌پذیری کنشگران و رقابت میان آنها باعث مشابهت‌های رفتاری‌شان در طول زمان می‌شود. بدین ترتیب، ساختار مستقل از خصوصیات واحدها و تعاملات میان آنها، رفتارها را تعیین می‌کند. اما والتز با قدرتی که به ساختار می‌دهد، نمی‌تواند تفاوت‌ها را در سیاست خارجی دولت‌ها تبیین کند و در مقابل، نوعی از شباهت را در سیاست خارجی آنها بیان می‌دارد (Griffits & Etal, 2009: 54-58)

در همین راستا رئالیسم نوکلاسیک برای رفع این مسئله چارچوب جدیدی برای تحلیل سیاست خارجی ارائه می‌دهد که مبتنی بر آمیزه و ترکیبی از مفروضه‌های واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی است؛ به گونه‌ای که هر دو دسته از متغیرهای سیستمیک و سطح واحد را ترکیب می‌کند تا سیاست خارجی کشورهای مشخص و معین را تحلیل کند. از یک‌سو، همچون نواقع‌گرایی، تاثیر و اهمیت آنارشی بر رفتار کشورها را می‌پذیرد و با این مفروضه آغاز می‌کند که نظام بین‌الملل آنارشیستیک، گزینه‌ها و انتخاب‌های سیاست خارجی آنها را محدود و مقید می‌سازد. یعنی اولویت و تقدم علی در عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی، با متغیرهای مستقل سیستمیک است. به گونه‌ای که اهداف، آمال و مفاد سیاست خارجی کشورها بیش و پیش از هر چیز از قدرت نسبی آنها نشأت می‌گیرد. از سوی دیگر مانند واقع‌گرایی کلاسیک، تاثیر ویژگی‌های کشورها و متغیرهای سطح واحد را، البته فراتر از ذات ناقص و معیوب انسان، بر رفتار آنها مورد توجه و تحلیل قرار می‌دهد. پس تاثیر مقهورات و امکانات قدرت بر سیاست خارجی پیچیده و غیرمستقیم است. زیرا فشارها و محدودیت‌های سیستمیک از طریق متغیرهای سطح میانجی مانند ادراکات و برداشت‌های تصمیم‌گیرندگان و ساختار دولت بر سیاست خارجی تاثیر می‌گذارد. از این‌رو، فهم رابطه بین توزیع قدرت نسبی و سیاست خارجی مستلزم بررسی هر دو بافت و بستر داخلی و بین‌المللی است که سیاست خارجی در چهارچوب آن تدوین و اجرا می‌شود. لذا باید بررسی کرد چگونه توزیع قدرت در نظام بین‌الملل به همراه انگیزه‌ها و برداشته‌های داخلی کشورها از این نظام، سیاست خارجی آنها را تعریف و مشخص می‌کند (Rose, 1998:144-145). در واقع این نظریه در واکنش به ضد تقلیل‌گرایی بیش از اندازه نواقع‌گرایی ارائه شد. نواقع‌گرایی یک نظریه سیاست بین‌الملل است که تنها به تبیین نتایج بین‌المللی ناشی از کنش و واکنش کشورها می‌پردازد. به

عبارتی کشورها را به مثابه جعبه‌های سیاهی می‌پندارد که عوامل داخلی اعم از فردی و اجتماعی نقش و تاثیری در رفتار و سیاست خارجی آن‌ها ایفا نمی‌کند. به عبارت دیگر نواقح گرایي به تبیین و تحلیل رفتار کشورهای منفرد نپرداخته و آن را به نظریه سیاست خارجی وا می‌گذارد.

به طور کلی، واقع‌گرایی نوکلاسیک، رابطه بین دولت و سیاست خارجی را بر پایه سه دسته از متغیرها تجزیه و تحلیل می‌کند؛ ارزیابی و برآورد تهدیدها و فرصت‌های ناشی از نظام بین‌الملل آنارشیک. در این محور، اول؛ چگونگی برآورد و ارزیابی تهدیدها و فرصت‌ها از سوی کشورها یا به عبارت دقیق‌تر تصمیم‌گیرندگان و نهادهای اصلی که از طرف آنها اقدام می‌کنند بررسی می‌شود؛ دوم؛ بازیگران تعیین‌کننده و اصلی در درون دولت که تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی را ارزیابی و برآورد می‌کنند شناسایی می‌شوند؛ سوم؛ چگونگی حل و فصل اختلافات درون کشورها در مورد ماهیت تهدیدهای بین‌المللی و راه‌حل‌های مناسب و مقتضی برای مقابله با آنها توضیح داده می‌شود. انطباق راهبردی بر پایه پنج موضوع کلیدی تعیین می‌شود:

* تصمیم‌گیرنده اصلی کیست و چگونه به تهدیدهای بین‌المللی پاسخ می‌دهد؛

* بازیگران داخلی تا چه اندازه می‌توانند با دولت چانه‌زنی کرده و در عرصه‌ها و صحنه‌های

مختلف بر سیاست خارجی دولت تاثیر بگذرند؛

* این که بازیگران داخلی محتوا و مفاد سیاست خارجی را تعیین می‌کنند یا صرفاً سبک و

شیوه آن را مشخص می‌نمایند؛

* این که کدام یک از بازیگران داخلی بیشترین تاثیر را بر سیاست خارجی دارد و تحت چه

شرایطی؛

* سرانجام رهبران و تصمیم‌گیرندگان برای پاسخگویی به تهدیدات و فرصت‌های بین‌المللی

به چه چانه‌زنی‌هایی با بازیگران داخلی نیاز دارند (Lobell & Etal, 2009: 25-26).

در نهایت می‌توان استدلال کرد که رئالیسم نئوکلاسیک به دلیل توجه همزمان به متغیرهای سطح واحد و سیستمیک از توانایی بالاتری در تبیین سیاست خارجی نسبت به سایر چارچوب‌های تحلیلی سیاست خارجی برخوردار است. به همین دلیل از آنجایی که فرایند شکل‌گیری و منابع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با وجود تاثیرپذیری مستقیم از ساختار نظام بین‌الملل متفاوت از سیاست خارجی سایر کشورها است، این پژوهش به دنبال تبیین چرایی تمایل ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۳ با استفاده از چارچوب تحلیلی رئالیسم نئوکلاسیک است. در همین راستا برای بررسی این مسئله ابتدا نقش متغیرهای سیستمیک و سپس در ادامه تاثیر متغیرهای میانجی سطح واحد بر این فرآیند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- عوامل سیستمیک و گسترش روابط استراتژیک ایران با سوریه (۲۰۱۱-۲۰۰۳)

ریشه اتحاد ایران و سوریه را عوامل سیستمیک نظام بین‌الملل می‌تواند تبیین کند، سوریه رژیم سکولار و ایران حکومتی مذهبی است (جانسیز و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۰) اما به طور کلی نقش عوامل سیستمیک در تمایل ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه در طی دوره ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ در حول سه محور اساسی قابل بررسی است که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف- یکجانبه‌گرایی امریکادر نظام بین‌الملل وحمله به عراق

از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، دوره‌ای که جنگ سرد پایان یافت، ایران هنوز درگیر منازعه با امریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهان بود که ایران را به عنوان یک دولت یاغی و مصمم به تهدید صلح و ثبات منطقه‌ای و نظم پس از جنگ سرد می‌شناخت. در واقع تغییر سیستم در نظام بین‌الملل (در قالب تغییر ساختار) مسائل را برای ایران نگران‌کننده‌تر می‌ساخت (Khan, 2010: 2). از سوی دیگر از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۴، دولت‌های امریکا چه دموکرات و چه جمهوری‌خواه از اصطلاح دولت یاغی استفاده می‌کردند که در ۳۲٪ این واژه برای عراق و ۲۹ درصد برای ایران استفاده شده بود (Khan, 2010: 78). جرج بوش در اولین سخنرانی‌اش تحت عنوان «وضعیت اتحادیه» در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ برای نخستین بار بطور علنی از اصطلاح «محور اهریمنی» (یا محور شرارت) برای اشاره به ایران، کره شمالی و عراق، استفاده کرد. پرزیدنت بوش گفت: «دولت‌هایی شبیه این و متحدین تروریست‌شان، محوری اهریمنی تشکیل داده که در حال مسلح‌شدن برای تهدید صلح جهانی هستند. این رژیم‌ها با دنبال کردن تسلیحات کشتار جمعی، خطری شدید و روبه رشد را مطرح می‌کنند» (Ritter, 2006: XX). در نهایت ایالات متحده در مارس ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد و جمهوری اسلامی ایران تهدیدهای سیستمیک ناشی از یکجانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل را به وضوح احساس کرد. در واقع قبل از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳، حمله امریکا به افغانستان در محیط بعد از یازده سپتامبر، این درک را برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورده بود و حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ به وضوح یکجانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل را نشان داد.

در همین راستا تصمیم امریکا برای حمله به عراق بدون موافقت سازمان ملل، قدرت واشنگتن در یک جهان تک قطبی را نشان داد و ثابت کرد در نبود قابلیت بازدارندگی هسته‌ای، ایران به زودی وضعیت مشابه عراق پیدا می‌کند و می‌تواند هدف آینده امریکا در خارومیانه به خاطر اینکه یکی از دولت‌های محور اهریمنی است، باشد (Khan, 2010: 2) همچنین آنچه که قوی‌تر به نظر می‌رسید بازی واشنگتن با ایده اجرای تغییر رژیم در ایران بود و دولت بوش نیز تلاش کرد این

کار را با حمله به عراق در ۲۰۰۳ نشان دهد (Beeman, 2005: 87). در این راستا در آوریل ۲۰۰۳، گزارشاتی وجود داشت حاکی از این که در کاخ سفید بر سر اقدام علیه ایران اختلاف نظر وجود دارد. همچنین دفتر داگلاس فیث، معاون وزارت دفاع برای سیاستگذاری، طرح‌هایی برای حمله به سوریه و ایران آماده کرده بود (Beeman, 2005: 42).

به طور کلی از نظر ایران، امریکا در آن زمان بزرگترین تهدید بود و خروج نیروهای امریکایی از عراق به یک دستور کار مهم برای ایران تبدیل شد و از این رو از امریکا خواستار ترک عراق شد. در واقع با نابودی صدام، امریکا به بزرگترین مشکل استراتژیک ایران تبدیل و محرک اصلی سیاست نظامی‌اش شد. همچنین دکترین بوش، یعنی تعهد به استفاده از حمله پیشگیرانه به عنوان ابزاری ضد اشاعه تسلیحات هسته‌ای، به همراه افزایش قابل توجه قدرت نظامی امریکا، ترس تهران از محاصره شدن به وسیله امریکا یا اینکه هدف بعدی ایالات متحده باشد را تشدید می‌کرد. نمایش قدرت امریکا در عراق و افغانستان نیز به خودی خود برای ایران بسیار تهدیدکننده می‌باشد و واشنگتن ثابت کرد که قدرت مسلط در جهان است و می‌تواند سیاست‌های خارجی و امنیتی تهاجمی را در هر کجا که بخواهد دنبال کند و قدرت‌های بزرگ دیگر در جهان یا سازمان ملل توان توقف اجرای برنامه‌های جنگی‌اش را ندارند (Khan, 2010: 101-102).

از طرف دیگر در اوایل ۲۰۰۵ نیز، ایالات متحده یکبار دیگر با قدرت‌نمایی و غیرمستقیم، تهدید به آغاز حمله نظامی به ایران کرد. در فوریه ۲۰۰۵، شایعات در مورد تقویت نظامی نیروهای امریکایی در هرات نزدیک به مرز شرقی ایران، نگرانی‌های ایران را افزایش داد و همچنین پهبادهای امریکایی به نظارت بر سایت‌های هسته‌ای ایران پرداختند. در مارس ۲۰۰۵ پرزیدنت جرج بوش در یک سخنرانی در دانشگاه دفاع ملی به شدت به دولت ایران حمله کرد و گفت: «رژیم ایران باید به نگرانی‌های جهانی و به صدای مردم ایران که در آرزوی آزادی هستند و می‌خواهند کشورشان عضو محترم جامعه بین‌المللی باشد، گوش دهد. ما مشتاقانه در انتظار روزی هستیم که ایران به تغییرات امیدبخش که در سرتاسر منطقه در حال روی‌دادن هست، بپیوندد. ما مشتاقانه در انتظار روزی هستیم که مردم ایران آزاد باشند. ایالات متحده شریک نیروهای آزادی خواهد بود» (Beeman, 2005: 135)؛ همچنین ضمن متهم شدن به کمک به مخالفان شیعی حضور امریکا در عراق، از طرف شورای روابط خارجی امریکا در خصوص حمایتش از تروریسم نیز این گونه توصیف شد:

«ایران عمدتاً از گروه‌های اسلام‌گرا شامل ستیزه‌جویان شیعی حزب‌الله لبنان (که ایران به تاسیس آن در دهه ۸۰ کمک کرد) و گروه‌های تروریستی فلسطینی همچون حماس و جهاد

اسلامی فلسطین حمایت می‌کند. ایران بنا بر گزارش‌های رسیده، در تلاش دسامبر ۲۰۰۱ حزب‌الله برای قاچاق یک کشتی حامل تسلیحات به حکومت خودگردان فلسطین دخالت داشت» (ماجرای کشتی کارین A در دسامبر ۲۰۰۱) (Beeman, 2005: 135)

همچنین سند استراتژی امنیت ملی امریکا در ۲۰۰۶، رویکرد تهاجمی امریکا نسبت به ایران را تایید می‌کند. در واقع، استراتژی امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۰۶ هشدار می‌دهد: «ما با هیچ چالش بزرگتری از سوی یک کشور در مقایسه با ایران روبرو نشده‌ایم». پریدنت اوباما (با وجود تاکید بر قدرت هوشمند) بیان کرد که: «اقدامات ایران در طول سال‌ها تاکنون باعث بی‌ثباتی در منطقه بوده و نه تنها مغایر منافع ما می‌باشد بلکه من فکر می‌کنم مغایر صلح بین‌المللی باشد» (Thaler & Etal, 2010: 1). در ادامه باید استدلال کرد که متاثر از فشارهای سیستمیک از جمله یکجانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل و بخصوص خاورمیانه، مجاورت تهدید در مرزهای شرقی و غربی جمهوری اسلامی ایران و در زمره کشورهای محور اهریمنی قرار گرفتن، نقش محوری سوریه را برای کاهش فشارهای سیستمیک در منطقه در مقایسه با دوره‌های قبلی دو چندان کرد، زیرا سوریه از موقعیت استراتژیکی ویژه‌ای در منطقه برخوردار می‌باشد.

به طور کلی محوریت سوریه در دستور کار امریکا در منطقه تا حدودی ناشی از موقعیت استراتژیک سوریه است که در قلب مدیترانه شرقی و بطور کلی در قلب خاورمیانه قرار دارد. تمایل رژیم اسد در به چالش کشیدن سیاست خاورمیانه‌ای امریکا ناشی از خود سری‌های شخصی رهبران سوریه نیست بلکه ناشی از ارزیابی ویژه آنچه دفاع از منافع سوریه است می‌باشد که نیازمند مواجهه با مواضع امریکا در منطقه است (Leverett, 2005: 6). به همین دلیل سوریه منافعش را هماهنگ با ایران و متضاد با اهداف منطقه‌ای امریکا و شریک استراتژیکش اسرائیل می‌داند و همین مسئله زمینه‌های اصلی جایگاه سوریه را در سیاست خاورمیانه‌ای ایران نشان می‌دهد. در واقع سوریه برای سال‌های بسیار، معبر اصلی تدارکات ایران به سمت جنگجویان حزب‌الله در جنوب لبنان می‌باشد (Leverett, 2005: 12) همچنین حزب‌الله نزدیکترین متحد ایران با حمایت سوریه به دولتی در دولت لبنان تبدیل شده که به شکل بالقوه ای قادر است در معادلات سیاسی لبنان نقش ایفا کند (Karmon, 2008: 3). در ادامه یکجانبه‌گرایی امریکا به عنوان یک فشار سیستمیک در گرایش ایران به گسترش پیوندهای استراتژیک با سوریه، باید به طرح خاورمیانه بزرگ نیز اشاره کرد. که در اواخر سال ۲۰۰۳ و به دنبال اتهامات ایراد شده توسط جرج دبلیو بوش مبنی بر این که «۶۰ سال عذرآوردن کشورهای غربی و تحمل کمبود آزادی در خاورمیانه» نتوانست جلوی تهدیدات امنیتی را که از منطقه نشات می‌گرفت سد کند و امریکا مجبور است که یک

"استراتژی جدید پیشرونده آزادی در خاورمیانه" اتخاذ کند، مطرح شد. (افراسیابی، ۱۳۸۴: ۳۳۲). به‌طور کلی از نظر پوشش جغرافیایی، طرح خاورمیانه بزرگ علاوه بر ۲۲ کشور اتحادیه عرب، کشورهای ترکیه، رژیم اسرائیل، پاکستان، افغانستان و ایران را نیز در بر می‌گیرد (ابوالحسن شیرازی و پارسه، ۱۳۹۳: ۹۰). در واقع این طرح در ادامه در گیرشدن بیشتر امریکا در معادلات خاورمیانه است. و از آنجایی که داشتن متحدان استراتژیک می‌تواند حضور امریکا در منطقه را موازنه کند و مانع از اجرای طرح‌های امریکا همچون طرح خاورمیانه بزرگ شود، ایران به تقویت پیوندهای استراتژیک خود با سوریه نیاز بیشتر پیدا کرد.

ب- مسئله هسته‌ای ایران

شوگ در ۱۴ آگوست ۲۰۰۲ به وجود آمد، وقتی که دفتر شورای مقاومت ملی ایران در واشینگتن دی سی، به طور علنی فاش کرد که ایران بطور مخفی شماری از پروژه‌های هسته‌ای از جمله ساخت کارخانه زیرزمینی غنی‌سازی اورانیوم در بیابانی نزدیک نظنز و کارخانه تولید آب سنگین در یک رودخانه نزدیک اراک را دنبال می‌کند (Alexander & Hoening, 2008: 21). در همین راستا، رهبران امریکا و اروپا نشستی را در اواخر ژوئن ۲۰۰۳ در واشینگتن دی سی برگزار کردند، جایی که امریکا به اتحادیه اروپا برای حفظ فشار بر ایران به منظور بازداشتن این کشور از توسعه تسلیحات هسته‌ای، تلاش کرد (Ritter, 2006: 85).

در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قطعنامه‌ای تصویب کرد که هجده سال سرپوش گذاشتن ایران بر برنامه هسته‌ای‌اش را محکوم کرد اما از صداقت و همکاری جدید ایران استقبال می‌کرد. قطعنامه آژانس انرژی اتمی مطلوب امریکا نبود. زیرا دولت بوش تلاش می‌کرد ایران را به خاطر نقض پیمان منع گسترش تسلیحات هسته‌ای که قبلاً امضا کرده بود، به شورای امنیت ارجاع دهد (Beeman, 2005: 156). از نگاه دولت بوش، نیاز است که بقیه جهان به ویژه اتحادیه اروپا، روسیه و چین به عنوان حائل بین امریکا و ایران وارد شوند و مسئله هسته‌ای تا جایی پیگیری شود که کل جهان به تلاش ایران از دید منفی بنگرد. با این کار کشمکش امریکا و ایران به کشمکش ایران و جامعه بین‌المللی تبدیل شد. در مه ۲۰۰۴، مجلس نمایندگان امریکا قطعنامه ۳۹۸ را تصویب کرد. این قطعنامه از رئیس جمهور خواستار استفاده از همه ابزارهای لازم برای بازداشتن ایران از دستیابی به تسلیحات هسته‌ای شد (Ritter, 2006: 150).

سرانجام امریکا توانست با اعمال فشار پرونده ایران را از آژانس انرژی اتمی به شورای امنیت ارجاع دهد و در ۲ دسامبر ۲۰۰۶، این شورا اولین قطعنامه تحریمی خود (۱۷۳۷) را علیه ایران

تصویب کرد که در آن از دولت‌ها درخواست می‌کرد که همه اقدامات لازم را برای جلوگیری از عرضه مستقیم یا غیرمستقیم، فروش یا انتقال مواد، تجهیزات، کالا و فناوری که می‌توانست به فناوری مرتبط با غنی‌سازی و یا فعالیت‌های مرتبط به آب سنگین یا توسعه مستقیم پرتاب تسلیحات هسته‌ای کمک کند، به عمل آورند (El-masri, 2010: 90). در نهایت تحت فشار زیاد امریکا، بریتانیا و فرانسه؛ شورای امنیت در ۲۴ مارس ۲۰۰۷ به اتفاق آرا قطعنامه ۱۷۴۷ را تصویب کرد که تحریم‌های جدید و سختی بر ایران به خاطر قصور در تعلیق فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم و ساخت راکتور مدرن آب سنگین اراک وضع کرد (Alexander and Hoening, 2008: 160). جالب اینکه، حتی با تغییر دولت امریکا در سال ۲۰۰۹، این کشور استفاده از گزینه نظامی برای متوقف کردن ایران از دستیابی به تسلیحات هسته‌ای در صورتی که گزینه‌های دیگر از جمله مذاکرات مستقیم شکست بخورد، را رد نکرد (Khan, 2010: 91). در واقع باید استدلال کرد که پرونده هسته‌ای ایران در کنار یک جانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل و قرار گرفتن ایران در زمره کشورهای محور اهریمنی در دوره بوش، فشارهای سیستمیک را بر جمهوری اسلامی ایران در این سال‌ها دو چندان کرده است. اما آنچه که نقش سوریه را برای کاهش فشارها در این زمینه بر ایران با اهمیت می‌کند، این است که نزدیکی به سوریه باعث افزایش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه شرق مدیترانه به خصوص در مسئله فلسطین شده و در نتیجه مانور جمهوری اسلامی ایران را برای گرفتن امتیازات بیشتر در مسئله هسته‌ای بیشتر می‌کند. زیرا طرف‌های غربی و به خصوص ایالات متحده با یک قدرت منطقه‌ای بانفوذ مواجهه هستند که نمی‌توانند نتیجه بده‌بستان‌ها را در توافقات هسته‌ای بدون نفوذ سیاسی ایران در منطقه در نظر بگیرند.

پ- حملات اسرائیل به جنوب لبنان و غزه (۲۰۰۶ و ۲۰۰۸-۲۰۰۹)

جنگ ۳۳ روزه با حمله اسرائیل به جنوب لبنان از ۱۲ جولای ۲۰۰۶ تا ۱۴ اگوست همان سال به طول انجامید (Haugbolle, 2006: 37). محدودترین هدف اسرائیل از این حمله علیه حزب‌الله، حذف این گروه از جنوب لبنان بود. حذف حزب‌الله نه تنها اسرائیل را از حمله محافظت می‌کرد بلکه تنها نیرویی که در لبنان اسرائیل را از تسلط بر کل این کشور باز می‌دارد، از بین می‌رود (Sniegowski, 2008: 276). همچنین در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ اسرائیل یک عملیات گسترده نظامی تحت عنوان «سرب گداخته» علیه گروه اسلام‌گرای فلسطینی، حماس، در نوار غزه به منظور مقابله با راکت‌پرانی فلسطینی‌ها و از همه مهمتر تضعیف حکومت حماس در غزه شروع کرد. برخی در اسرائیل، هدف واقعی این کشور را بیرون راندن کامل حماس از غزه می‌دانند (Wiki Leaks Document Release,

February 2, 2009: 1). ولی آنچه که حملات ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ را برای ایران با اهمیت کرد، تضعیف شرکای استراتژیکش در منطقه شامات در صورت پیروزی اسرائیل می‌باشد. در همین راستا نقش محوری سوریه به عنوان یک شریک استراتژیک و محور مواصلاتی برای موازنه اسرائیل از اهمیت ویژه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران برخوردار شد.

ادعا می‌شود که در خلال درگیری جولای-اگوست ۲۰۰۶، بین اسرائیل و حزب‌الله؛ اعضای سپاه پاسداران بطور مستقیم در عملیات رزمی درگیر بوده‌اند و دوشادوش نیروهای حزب‌الله علیه ارتش اسرائیل می‌جنگیدند. مقامات اسرائیلی همچنین گزارش کرده‌اند که مشاوران سپاه پاسداران در لبنان به نیروهای حزب‌الله در شلیک دو موشک ضد کشتی C 802 ساخت ایران به کشتی‌های نیروی دریایی اسرائیل کمک کرده‌اند (Alexander & Hoenig, 2008: 21). این درگیری که تقریباً ۶ هفته به طول انجامید، اسرائیل و امریکا ادعا کردند ایران و سوریه در آن شرکت داشته‌اند. زمان تحرکات و اظهارات رسمی مقامات ایرانی و سوری در حین درگیری اسرائیل- حزب‌الله به چنین ظنی کمک می‌کرد. دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران علی لاریجانی در روزی که جنگ شروع شد، در دمشق بود. پنج روز بعد وزیر خارجه ایران منوچهر متکی وارد دمشق شد، جایی که او و معاون رئیس جمهور سوریه فاروق‌الشرع، حملات اسرائیل را محکوم و با مقاومت ابراز همبستگی کردند (Samii, 2008: 50). همچنین هنگامی که جنگ جولای ۲۰۰۶ بین حزب‌الله و اسرائیل پایان یافت مشخص شد که ایران و سوریه تسلیحات استراتژیک به حزب‌الله داده بودند. در میان این تسلیحات راکت‌های برد بلند فجر ۵ و موشک نوع ایرانی مشابه موشک پیشرفته کروز ضد کشتی چینی بوده است. در واقع تهران و دمشق یک شبکه پیچیده‌ای در منطقه برای انتقال راکت‌های با برد بلند به لبنان و غزه گسترش دادند. سوریه و ایران، حزب‌الله را به عنوان اهرمی علیه اسرائیل برای دستیابی به اهداف ارضی و منطقه‌ای‌شان می‌دیدند (Sharp & Blanchard, 2012:17).

همچنین در جنگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹ اسرائیل علیه حماس در غزه هنگامی که جنگ شروع شد، ایران، سوریه و حزب‌الله در بهره‌برداری از جنگ و افکار عمومی اعراب به حماس پیوستند. هر چند هیچ ریسکی یا اقدام جدی علیه اسرائیل انجام ندادند و ایران از داوطلبان ایرانی که تلاش می‌کردند به غزه بروند جلوگیری به عمل آورد و سوریه نیز قویا با حمله اسرائیل به غزه مخالفت کرد. یک روز بعد از آغاز حمله، وزیر امور خارجه سوریه حمله اسرائیل به غزه را جنایت وحشیانه نامگذاری کرد و خواهان تشکیل جلسه فوری اتحادیه عرب در این زمینه شد (Cordesman, February 2 2009: 72-73). در نهایت با حمایت‌های ایران و سوریه از حماس، این گروه توانست در جنگ ۹-۲۰۰۸ با اسرائیل جان سالم به‌در ببرد (Kassem, 2012: 13). در واقع جمهوری اسلامی ایران با تشکیل محور

مقاومت که شامل ایران، سوریه، حزب الله (به عنوان یکی از قوی ترین بازیگر غیردولتی در خاورمیانه و همچنین حماس می باشد)، توانسته است بر روی معادلات شرق مدیترانه تاثیر بگذارد (Mohans & Bank 2012: 26). به عبارتی تهران اتحاد با سوریه را به عنوان یکی از بزرگترین دستاوردهای ۳۰ سال گذشته دیپلماسی اش و به ویژه ابزاری مفید برای کسب نفوذ منطقه ای می بیند. این محور مهم تهران را به دمشق، حزب الله، حماس و دیگر جنبش های فلسطینی مرتبط کرده و به ایران اجازه داده به عمق استراتژیک در لبنان و مدیترانه شرقی برای گسترش نفوذش به منظور تقویت جایگاه خود در منطقه و کسب فضای بیشتری برای مانور به ویژه علیه غرب و مخصوصا امریکا دست پیدا کند (Djalili & Kellner, 2014: 397).

متغیرهای سطح واحد

همانطور که ذکر شد از دیدگاه رئالیسم نئوکلاسیک، در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشورها در صحنه نظام بین الملل باید همزمان به عوامل سیستمیک و سطح واحد توجه کرد. در واقع هر چند متغیر نظام بین الملل به عنوان یک متغیر مستقل بر سیاست خارجی کشورها تاثیر گذار است ولی این اثرگذاری با توجه به متغیرهای سطح واحد از جمله تعامل جامعه و دولت در فرایند سیاست خارجی و برداشت نخبگان تصمیم گیرنده از فشارها و فرصت های سیستمیک بر سیاست خارجی کشور مورد نظر ترجمه می شود. در همین راستا در این بخش، متغیرهای سطح واحد که منجر به گسترش روابط استراتژیک جمهوری اسلامی ایران با سوریه در فاصله سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ شده است در قالب دو متغیر تعامل جامعه، دولت و سیاست خارجی در جمهوری اسلامی ایران و ادراک نخبگان سیاسی مورد بررسی قرار می گیرد.

الف- تعامل جامعه، دولت و سیاست خارجی در جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران مانند سایر کشورها لزوما و همواره به صورت کنش گر یکپارچه عمل نمی کند. چون از منظر واقع گرایی نوکلاسیک، اگر چه دولت از جامعه تفکیک و متمایز می شود ولی این دو کاملا از یکدیگر مستقل نیستند. این امر بدان معنی است که بازیگران فرو ملی در تدوین و تصمیم گیری سیاست خارجی بی ربط و بی تاثیر نبوده و تعریف و فصل بندی منافع ملی بدون مجادله و بحث و مناظره صورت نمی گیرد. به گونه ای که برآورد و ارزیابی تهدید، انطباق راهبردی و اجرای سیاست خارجی متضمن چانه زنی و بده و بستان بین دولت با سایر بازیگران در درون جامعه است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۸۳). در همین راستا مقامات تصمیم گیرنده در

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از اهمیت برخوردار هستند.

به طور کلی مقامات تصمیم‌گیرنده در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به دو دسته مقامات رسمی و غیررسمی تقسیم کرد که مقامات رسمی براساس قانون اساسی به صورت مستقیم و مقامات غیررسمی که همان گروه‌های فشار و ذی‌نفوذ هستند و به صورت غیرمستقیم در روند تصمیم‌گیری تأثیرگذار می‌باشند. بدین ترتیب براساس قانون اساسی مقامات تصمیم‌گیرنده رسمی در عرصه سیاست خارجی شامل مقام رهبری، مجلس شورای اسلامی، رئیس‌جمهور، وزیر امور خارجه و هیأت‌های دیپلماتیک می‌باشند.

فصل نهم قانون اساسی مربوط به قوه مجریه می‌باشد و به‌طور کلی اصول ۱۱۳ تا ۱۵۱ را در قانون اساسی دربر می‌گیرد، به‌ویژه که دو اصل ۱۲۵ و ۱۲۸ قانون اساسی به وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور اشاره دارد (انتشارات وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: ۵۵). به‌هر حال آنچه باید یادآوری شود این است که هر چند که در عرصه سیاست خارجی رئیس‌جمهور پس از مقام رهبری براساس اصل ۱۱۳ مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود برعهده دارد، حیطه اختیارات و وظایف این مقام در عرصه سیاست خارجی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تا جایی که با روی کار آمدن کابینه‌های مختلف، متاثر از روی کار آمدن نخبگان جدید و در نتیجه ادراکات جدید شاهد تفاوت‌های قابل توجهی در فرایند سیاست‌گذاری خارجی هستیم. همچنین علاوه بر تأثیر مقامات رسمی در عرصه سیاست‌گذاری خارجی، باید به مقامات غیررسمی نیز اشاره کرد که همان گروه‌های ذی‌نفوذ می‌باشند. در واقع این گروه‌ها هنگامی که در تصمیم‌گیری تأثیرگذار باشند به گروه فشار تبدیل می‌شوند. در ذیل نقش ادراک نخبگان در دو دوره اصلاحات خاتمی و عدالت‌محوری احمدی‌نژاد بر گسترش روابط استراتژیک ایران با سوریه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ب- ادراک نخبگان از تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای

دوران اصلاحات

با انتخاب سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری اسلامی ایران در دوم خرداد ۱۳۷۶، دوره نوینی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی آغاز شد. در پرتو این سیاست خارجی، فرآیند عادی‌سازی روابط خارجی مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز و تنش‌زدایی که در اواخر دوران سازندگی با چالش مواجهه شده بود، دوباره با شدت و شتاب بیشتری پیگیری شد. از این‌رو،

علاوه بر ادامه گفتگوهای ایران و اروپا و اعتمادسازی با شورای همکاری خلیج فارس، گفتگوی غیرمستقیم با امریکا نیز آغاز شد. در واقع نماد تمایز این دوره با دوره‌های قبلی، اصل «گفتگوی تمدن‌ها» بود که می‌توانست صلح‌گرایی مثبت را به عنوان یک اصل اساسی و راهنمای سیاست خارجی در این دوره تبدیل نماید. زیرا این رویکرد به جای رویارویی و جنگ تمدن‌ها و کشورها بر گفتگوی تمدن‌ها به عنوان یک سرمشق بین‌المللی صلح و تفاهم فرهنگی و سیاسی تاکید می‌نماید. بر این اساس، رئیس‌جمهور خاتمی گفتگوی تمدن‌ها را یکی از الزامات و لوازم صلح مثبت بین‌المللی می‌داند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۴۴۷-۴۵۳). به عبارتی ادراک نخبگان از نظام جهانی و بایدهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این مقطع بر مبنای صلح‌گرایی مثبت که سعی در تنش‌زدایی در روابط خصومت‌آمیز غرب و بخصوص امریکا با نظام جمهوری اسلامی ایران دارد، می‌باشد. اما آنچه که این ادراک را به صورت اساسی تحت تاثیر قرار داد، حملات ۱۱ سپتامبر و متعاقبا بحران افغانستان و عراق است که منجر به یک تغییر اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شد.

حادثه ۱۱ سپتامبر و طرح امریکا برای حمله به افغانستان برای از بین بردن طالبان، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را با هدایت اصلاح‌طلبان با یک وضعیت متناقض مواجهه کرد. از یک طرف جمهوری اسلامی ایران می‌تواند بدون درگیری نظامی، طالبان را به عنوان یک تهدید در مرزهای شرقی خود حذف شده ببیند و از طرف دیگر اشغال افغانستان توسط امریکا می‌تواند زمینه نزدیکی امریکا را در مرزهای شرقی ایران به عنوان یک تهدید امنیتی بزرگتر فراهم کند. در نهایت دولت اصلاحات بعد از اینکه امریکا موفق شد موافقت شورای امنیت را برای حمله به افغانستان جلب نماید سعی کرد با استراتژی همکاری‌های نامتقارن در زمینه‌های اطلاعاتی با امریکا از امنیتی شدن جمهوری اسلامی ایران جلوگیری کند. اوج این همکاری در کنفرانس بن بود که در راستای تعیین آینده ساختار سیاسی افغانستان برگزار شد و حتی بعد از تشکیل دولت موقت به ریاست کرزای، ایران نقش فعالی در بازسازی افغانستان به عهده گرفت. اما این همکاری‌ها زمینه کاهش تنش بین امریکا و ایران را فراهم نیاورد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۴۹۰-۴۸۵).

در واقع چون جمهوری خواهان جنگ طلب که قبلا به بنیادگرایان اسلام‌گرای ایرانی از آغاز حکومتشان شک داشتند، تصمیم گرفتند به هر کاری دست بزنند تا ایران را با تروریست‌ها مرتبط کنند؛ حتی جایی که هیچ ارتباطی وجود نداشت. در واقع آنها به لحاظ نظری در تلاش برای ایجاد و پنداشتن فرضیه‌ای بر اساس سطحی از خصومتی که یک دولت به نمایش گذاشته یا احتمالا نسبت به امریکا داشته، ادعا می‌کنند که رژیم ایران در خاورمیانه از تروریسم حمایت

کرده و با القاعده ارتباط دارد (Khan, 2010: 93). از طرف دیگر با گنجانده شدن ایران در محور اهریمنی در ژانویه ۲۰۰۲ این وضعیت تشدید شد. امریکا باور داشت که این دولت‌ها (عراق، کره شمالی و ایران)، تهدیدی برای صلح جهانی و همچنین یک خطر روبه رشد برای امنیت ایالات متحده هستند. این بدین معنی است که اقدام تلافی‌جویانه علیه ایران اگر در آن زمان در صدر اولویت امریکا قرار نداشت، در مراحل بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این نگرش به وسیله ایرانی‌ها به عنوان یک اقدام خصمانه برداشت شد (Khan, 2010: 97) و در نتیجه ادامه این فرایند باعث تغییر در نگرش نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران در آن مقطع زمانی شد. اما دومین مورد که بر تغییر نگرش و ادراک نخبگان بسیار تاثیرگذار است، حمله امریکا به عراق در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ می‌باشد که با مسئله هسته‌ای ایران همزمان شده است.

بطور کلی بعد از حمله امریکا به عراق در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ و اشغال این کشور در کمتر از یک ماه، در ۹ آوریل ۲۰۰۳، نخبگان ایرانی نگران شدند که امریکا با استفاده از فرصت پیش آمده، مسئله هسته‌ای ایران را در نشست شورای حکام در ژوئن ۲۰۰۳ مطرح و از آن به عنوان مقدمه‌ای برای ارسال پرونده ایران به شورای امنیت برای اعمال تحریم یا صرفاً برای اعمال فشار سیاسی و اقتصادی استفاده کند (Alexander & Hoening, 2008: 122). بدین منظور برای جلوگیری از این اتفاق یک ماه قبل از تشکیل اجلاس آژانس، در اواسط ماه مه ۲۰۰۳ پیشنهادی به وسیله ایران برای آغاز مذاکره با امریکا در مورد تنش‌زدایی روابط دوجانبه ارائه شد. این پیشنهاد در یک فاکس ارسالی در مه ۲۰۰۳ از طریق سفیر سوئیس در تهران به وزارت خارجه امریکا فرستاده شد. در واقع ایران پیشنهاد یک گفتگوی گسترده درباره مسائلی همچون، همکاری در مورد پادمان‌های هسته‌ای، کمک به ثبات عراق و ... را مطرح کرد. در عوض ایران به دنبال پایان تحریم‌های امریکا، دسترسی کامل به فناوری هسته‌ای صلح‌آمیز و انحلال سازمان مجاهدین خلق بود. این پیشنهاد به وسیله دولت امریکا رد شد (Alexander & Hoening, 2008: 121-122). در پایان باید استدلال کرد هر چند یکی از محورهای اساسی دولت اصلاحات تنش‌زدایی و تعامل با جهان غرب می‌باشد اما فشارهای سیستمیک از جمله قرارگرفتن جمهوری اسلامی ایران در لیست دولت‌های محور اهریمنی با وجود همکاری جمهوری اسلامی ایران با ایالات متحده در افغانستان و همچنین اشغال عراق توسط امریکا در سال ۲۰۰۳، بر برداشت نخبگان سیاسی و دولت اصلاحات تاثیر ژرفی گذاشت و زمینه‌گرایی جمهوری اسلامی ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه را فراهم کرد. در همین راستا از زمان آغاز اشغال عراق از سوی امریکا، سوریه و ایران تماس‌های خود را تشدید و برای هماهنگ کردن سیاست‌های دو کشور در مقابل

چالش‌های جدید تلاش کردند و در نتیجه مبادلات دیپلماتیک سطح بالا بین طرفین افزایش یافت (Goodarzi, 2006: 293). یک ماه بعد از سقوط صدام حسین رئیس جمهور خاتمی در مه ۲۰۰۳ برای بحث درباره مسائل منطقه‌ای به دمشق سفر کرد (Maltzahn, 2013: 47) و آخرین سفرش به سوریه نیز در اکتبر ۲۰۰۴ بود. سیاست امریکا در خاورمیانه و اوضاع عراق در صدر مذاکرات دو جانبه بود (Goodarzi, 2006: 293). همچنین در فوریه ۲۰۰۴، ایران یک پیمان دفاعی پنج ساله با سوریه منعقد کرد که ایران را متعهد به دفاع از سوریه در مقابل دولت صهیونیستی می‌کرد. وزیر دفاع وقت ایران، دریادار علی شمخانی در باره این پیمان گفت: در آرایش استراتژیک موجود در منطقه ما سوریه اولین خط دفاعی ایران است و ایران می‌بایست به عنوان عمق ژئواستراتژیک سوریه در نظر گرفته شود (Carmon, 2008: 39) و اما این ارتباط استراتژیک در دوره اصول‌گرایی از افزایش قابل توجهی برخوردار شد. در همین راستا در بخش بعدی این مسئله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

دوران اصول‌گرایی

پیروزی احمدی‌نژاد مجموعه کاملاً جدیدی از افراد را به قدرت رساند که تا آن موقع به دلیل داشتن دیدگاه‌های رادیکال به حواشی قدرت رانده شده بودند. حاکمان جدید باور داشتند که ایران باید به لحاظ نظامی قدرتمند باشد و بقای انقلاب در داخل بسته به گسترش بازوهای انقلاب در خارج دارد. آنها بر این نظر بودند که اصلاحات هشت سال گذشته دوران خاتمی به انحراف جدی منجر شده که هرگز نباید مجدداً تکرار شود (Naji, 2008: xii). این دیدگاه‌ها بشدت بر روند سیاست خارجی ایران بخصوص بر مسئله‌ای هسته‌ای و اتحاد و ائتلاف‌ها تأثیرگذار می‌باشد. همچنین باید به گروه‌های فشاری که دیدگاه‌های آنها به صورت اساسی بر سیاست خارجی تأثیرگذار بوده است، اشاره کرد. از جمله این گروه‌ها و عوامل فشار، دیدگاه‌های روحانیون برجسته هستند. به عنوان مثال مصباح یزدی از دموکراسی جنبش اصلاحی در ایران که به وسیله رئیس جمهور سابق محمد خاتمی به راه افتاد، بیزار بود. از دیدگاه مصباح یزدی پیامبران خدا به کثرت‌گرایی باور نداشتند. آنها تنها یک ایده را درست می‌دانستند. در واقع آنچه که توسط اصلاحات مورد قبول بود از دیدگاه وی فساد بوده است و آنچه که بنام اصلاحات و مسیر پیامبران تشویق می‌شد در حقیقت تضاد آشکاری با اهداف پیامبران داشت (Naji, 2008: 99) در همین راستا در کنار انتقاد از اهداف داخلی جنبش اصلاحات، سیاست خارجی اصلاحات نیز از طرف این گروه‌ها مورد انتقاد قرار گرفت.

در همین راستا در چارچوب گفت‌وگوهای اصول‌گرایی عدالت‌محور و جهت‌گیری عدم تعهد تجدیدنظرطلب نوعی سیاست خارجی فعال شکل گرفت که الگوی رفتاری و رویه تعامل نوینی را در پیش گرفت. این سیاست فعال و رویه تعاملی به شیوه‌ها و ابزارهای متمایز در رفتار سیاست خارجی ایران در عرصه بین‌المللی تجلی یافت. از یک سو، باعث تعدیل الگوی مناسبات با غرب به معنای تشدید جنگ سرد با آمریکا و بازنگری با اروپا شد. از سوی دیگر، موجب ظهور سیاست نگاه به شرق به ویژه نزدیکی به روسیه و چین شد. همچنین، جهان سوم‌گرایی و به‌ویژه امریکایی‌لا‌تین‌گرایی در سیاست خارجی ایران تقویت و توسعه یافت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۵۱۳-۵۱۲).

به‌طور کلی برای فهم چگونگی تاثیرگذاری ادراک‌نخبگان بر گسترش روابط استراتژیک ایران با سوریه در دوره احمدی‌نژاد باید ادراک‌نخبگان از فشارهای سیستمی در چند حوزه اساسی مورد بررسی قرار گیرد. اولین حوزه مسئله هسته‌ای است که ادراک‌نخبگان در این دوره نسبت به دوره اصلاحات با یک چرخش اساسی مواجه شد. در دوره احمدی‌نژاد موضع ایران در مسئله هسته‌ای به مراتب از دوره خاتمی سخت‌گیرانه‌تر شد. او مسئله هسته‌ای را به مسئله غرور ملی تبدیل کرد که باعث شد تقریباً برای ایران عقب‌نشینی در آن غیرممکن باشد (Naji, 2008: 112). همچنین دو ماه پس از روی کار آمدن احمدی‌نژاد، وی با شرکت در اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل، با حمله به تلاش قدرت‌های خارجی برای جلوگیری از غنی‌سازی اورانیوم به عنوان تحمیل آباتاید هسته‌ای انتقاد کرد و بطور معنی‌داری تهدید کرد که اگر فشارها بر ایران ادامه پیدا کند پیگیری تسلیحات هسته‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهد (Naji, 2008: 126).

دیدگاه‌های دولت عدالت‌محور نیز درباره مسئله صهیونیسم، اسلام و همچنین نوع رویکرد به قدرت‌های جهانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بارزترین و مهم‌ترین وجه تجدیدنظرطلبی در سیاست خارجی ایران در عصر اصول‌گرایی، مخالفت آشکار و مقابله نمایان و نهادین با نظام سلطه جهانی است. از این‌رو استکبارستیزی به عنوان یکی از اهداف راهبردی در دستور کار سیاست خارجی جمهوری اسلامی قرار گرفته و پیگیری شد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۵۱۴). به عنوان مثال سخنان احمدی‌نژاد در یک نشست دانش‌آموزی تحت عنوان «جهان بدون صهیونیسم» در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۵ که در جهان سر و صدای زیادی کرد و بر سیاست خارجی ایران تاثیر زیادی گذاشت. از دیدگاه احمدی‌نژاد یک‌صد سال پیش قدرت‌های سلطه‌طلب جهانی با قراردادن اسرائیل در قلب جهان اسلام، یک جای پای محکمی برای خود ایجاد کردند. این دخالت تنها قصدش گسترش سلطه بر کل خاورمیانه بود. بنابراین نبردی که امروز در فلسطین در

جریان است یک نبرد در خط مقدم جنگ بین اسلام و قدرت‌های جهانی است (Naji, 2008:145-146). حال این سوال اساسی قابل طرح است که ادراک نخبگان در دولت نهم و دهم بخصوص شخص احمدی‌نژاد چگونه از طریق گسترش روابط استراتژیک جمهوری اسلامی ایران با سوریه پیوند برقرار می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان عنوان کرد که نزدیکی دیدگاه‌های احمدی‌نژاد و بشار اسد در حوزه‌های اساسی از جمله مبارزه با امپریالیسم و همچنین جبهه مقاومت بر این فرآیند تاثیرگذار بوده است.

یکی از اولین نمودهای این جهان‌بینی و استراتژی جدید در سخنرانی بشار اسد در ۱۱ نوامبر ۲۰۰۵ در دانشگاه دمشق بود که گفت: «موضع سوریه به عنوان رهبر مقاومت عربی در مقابل توطئه‌های مخرب امریکاست» (Rubin, 2007: 219). همچنین باید به دیدگاه بشار اسد در رابطه با طرح خاورمیانه بزرگ نیز اشاره کرد، که از دید ایشان طرح خاورمیانه جدید صرفاً پوششی برای تسلیم و تحقیر و محرومیت مردم از حقوقشان بود. «امریکا می‌خواهد اسرائیل قدرت مسلط در منطقه اعراب باشد و اعراب کارگران، بردگان و اقماری باشند که حول مدار اسرائیل می‌چرخند. عراق نمونه این ادعاست که تخریب و نابودی‌اش آن را به عصر حجر بازگردانده است» (Rubin, 2007: 230)

از طرف دیگر باید اذعان کرد که در زمان بشار اسد، سوریه از معامله بر سر مقاومت در لبنان، عراق و بین فلسطینی‌ها خودداری می‌کند. بشار اسد در این زمینه می‌گوید: «ما سوری‌ها بجای مصالحه می‌بایست همه توان و قابلیت‌های ملی‌مان را به منظور محافظت و دفاع از استقلال و حاکمیت‌مان از خطر طرفداران امپریالیست - صهیونیست بسیج کنیم» (Rubin, 2007:139). سوریه همچنین از موضع حزب‌الله حمایت می‌کند و آشکارا خود را با حزب‌الله یکی می‌داند و از توانایی‌اش برای رویارویی با اسرائیل ابراز رضایت می‌کند (Erlich, 2006: 5).

در همین راستا مجموعه این عوامل منجر به گرایش جمهوری اسلامی ایران به گسترش روابط استراتژیک خود با سوریه در این مقطع زمانی شده است. همچنین در نتیجه نزدیکی دیدگاه‌های نخبگان دو کشور در مسائل مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی، ایران و سوریه در سال ۲۰۰۶ یک قرارداد همکاری متقابل نظامی را امضاء کردند (Piotrowski, 2011: 597) که بر پایه آن همکاری‌های نظامی دریایی این دو کشور گسترش می‌یافت. همچنین در مارس ۲۰۰۷ موافقت نامه همکاری امنیتی دیگری امضاء شد که صدور موشک، وسایل و تسلیحات را به سوریه رسمیت می‌بخشید. ایران همچنین متعهد شد نیروهای سوریه را آموزش دهد و همکاری‌های دو جانبه اطلاعاتی، انرژی و اقتصادی را نیز تقویت کند (Sun, 2009: 9).

ایران در سال ۲۰۱۰ در جهت شناسایی حملات موشکی و هوایی اسرائیل، اقدام به

تحویل دادن یک سامانه راداری پیشرفته به سوریه کرد. هدف از اینکار دفاع از تاسیسات برنامه هسته‌ای ایران در برابر حملات موشکی و تامین امنیت هوایی سوریه و حزب‌الله لبنان در برابر حملات هوایی جنگنده‌های نیروی هوایی اسرائیل بیان شده است.^۱

از طرف دیگر باید به تعداد سفرهای خارجی احمدی نژاد در مقام رئیس جمهور به سوریه اشاره کرد که نشان‌دهنده ادراک ایشان به عنوان یکی از نخبگان سیاستگذاری خارجی جمهوری اسلامی از اتحاد ایران با سوریه است. به طور کلی احمدی نژاد در طول شش سال از اگوست ۲۰۰۵ (شروع دوره اول ریاست جمهوری وی) تا آغاز ناآرامی‌های سوریه در مارس ۲۰۱۱ پنج بار به این کشور سفر کرد. که پنجمین سفرش به سوریه در سپتامبر ۲۰۱۰ بود که با مقامات سوری آخرین تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز روابط دو جانبه را مورد بررسی قرار دادند (سایت جام نیوز، اول مرداد ۹۲)

همچنین ایران به منظور تحکیم و گسترش روابط استراتژیک خود با سوریه و حفظ تنها متحد استراتژیک خود در خاورمیانه و کمک به این کشور به منظور غلبه بر تحریم‌های اقتصادی غرب به ویژه امریکا از سال ۲۰۰۵ در حوزه‌های مختلف اقتصادی این کشور مثل خودروسازی، نیروگاه‌های برق، سیمان، شیشه‌سازی، سیلوسازی گندم و... سرمایه‌گذاری فراوانی کرد (ایزدی و اکبری، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۰). حجم سرمایه‌گذاری مستقیم ایران در سوریه تا سال ۲۰۰۸، سه میلیارد دلار تخمین زده شده است (Gelbart, 2010: 40).

در پایان باید استدلال کرد که باوجود تاثیرگذاری مستقیم فشارهای سیستمیک بر گرایش ایران به گسترش روابط استراتژیک با سوریه، ادراک نخبگان تاثیر به‌سزایی در گسترش روابط داشته‌اند زیرا فشارها و تهدیدهای سیستمیک را بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ترجمه کرده‌اند. در این میان دیدگاه‌های نخبگان در دولت اصول‌گرایی عدالت محور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا ادراکات احمدی نژاد از مسائل جهانی و منطقه‌ای با دیدگاه‌های بشار اسد پیوند نزدیکی برقرار کرده است.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی عوامل تاثیرگذار بر تمایل ایران به گسترش روابط استراتژیکش با سوریه از حمله امریکا به عراق تا شروع بحران در سوریه، یعنی از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ را می‌توان همزمان در دو سطح سیستمیک و سطح واحد جستجو کرد. در سطح سیستمیک می‌توان عنوان کرد که سه عامل کلیدی در این فرایند نقش ویژه‌ای داشته‌اند: ۱- یکجانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل به ویژه

1. Levinson, The Wall Street Journal, June 30, 2010.

حمله امریکا به عراق در ۲۰ مارس ۲۰۰۳؛ ۲- مسئله هسته‌ای ایران و ۳- حملات اسرائیل به جنوب لبنان در ۲۰۰۶ و در ۲۰۰۸-۲۰۰۹ به غزه.

در ارتباط با عامل نخست باید استدلال کرد که یکجانبه‌گرایی امریکا در نظام بین‌الملل که منجر به اشغال عراق در آوریل ۲۰۰۳ توسط امریکا شد، فشارهای سیستمیک را بر جمهوری اسلامی ایران به شدت افزایش داد. همزمان طرح خاورمیانه بزرگ که امریکا در پی تغییر شکل خاورمیانه‌ای مطلوب خود می‌باشد باعث نگرانی جدی ایران شده است. از طرف دیگر مسئله هسته‌ای نیز که از ژوئن ۲۰۰۳ به یکی از دلمشغولی‌های اصلی دستگاه سیاستگذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده بود، با تصویب قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت تحریم‌های گسترده اقتصادی علیه ایران و همچنین تلاش‌های امریکا برای انزوای سیاسی و اقتصادی ایران در جهان و منطقه، فشارهای سیستمیک را بر نظام جمهوری اسلامی ایران به شدت افزایش داد. در نهایت حملات اسرائیل به جنوب لبنان در ۲۰۰۶ و غزه در ۲۰۰۸-۲۰۰۹، زنگ خطر برای نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران به حساب می‌آید زیرا متحدین استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در منطقه با تهدید امنیتی مواجه شدند. در همین راستا گسترش روابط استراتژیک با سوریه به عنوان یک عامل کلیدی برای کاهش فشارهای سیستمیک و منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود.

همچنین در کنار متغیرهای سیستمیک تاثیرگذار بر گسترش روابط استراتژیک جمهوری اسلامی ایران با سوریه، باید به متغیرهای سطح واحد از جمله تعامل جامعه، دولت و سیاست خارجی در جمهوری اسلامی ایران و بخصوص ادراک نخبگان نیز توجه کرد، زیرا فشارهای سیستمیک را بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل و ترجمه می‌نمایند. به طور کلی ادراک نخبگان در دو دوره زمانی اصلاحات و اصولگرایی عدالت‌محور قابل بررسی است. در دوره اول یعنی اصلاحات، با وجود گفتمان صلح‌گرایی مثبت و همکاری‌های نامتقارن جمهوری اسلامی ایران با امریکا در مسئله افغانستان، همچنین قرارگرفتن ایران به عنوان یکی از کشورهای محور اهریمنی و در نهایت حمله امریکا به عراق بر ادراک نخبگان تاثیرگذار بود و منجر به نزدیکی استراتژیک ایران و سوریه شد که در پیمان امنیتی ۲۰۰۴ نمایان است. ولی اوج نزدیکی استراتژیک ایران با سوریه در دولت اصولگرایی عدالت‌محور بوده است که دیدگاه‌های خاص احمدی‌نژاد در ارتباط با امپریالیسم و صهیونیسم قویا با دیدگاه‌های بشار اسد پیوند برقرار کرده است. در نتیجه اوج همکاری ایران با سوریه را می‌توان در دو جنگ اسرائیل - حزب‌الله در ۲۰۰۶ و جنگ اسرائیل - حماس در غزه در ۲۰۰۸-۲۰۰۹ مشاهده کرد.

منابع

الف) فارسی

- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله، پارسه، رضا، (۱۳۹۳)، «اتتلاف سه‌گانه ایران، سوریه و حزب الله و تاثیر آن بر منافع امریکا در خاورمیانه»، *سیاست جهانی*، بهار، سال ۳، شماره ۱.
- امیدی، علی، (۱۳۸۷)، «چیستی و چگونگی سیاست خارجی مقایسه‌ای: مطالعه موردی روابط ایران و سوریه»، *مطالعات خاورمیانه*، زمستان و بهار، سال ۱۴ و ۱۵، شماره ۱.
- افراسیابی، کاوه، (۱۳۸۴)، «ایران و طرح خاورمیانه بزرگ»، ترجمه احمد هاشمی، *سیاست خارجی*، تابستان، سال ۱۹ شماره ۲.
- ایزدی، جهانبخش، اکبری، حمید رضا، (۱۳۸۹)، «برآورد دهه سوم مناسبات راهبردی جمهوری اسلامی ایران و سوریه؛ همگرایی بیش‌تر یا گسست»، *فصلنامه رهنامه سیاست‌گذاری سیاسی، دفاعی و امنیتی*، زمستان، سال ۱، شماره ۲.
- (۱۳۸۷)، *کتاب سبز سوریه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- سایت جام نیوز، اول مرداد ۱۳۹۲، ۱۱۹ سفر خارجی احمدی‌نژاد در ۸ سال، بر گرفته از: <http://www.jamnews.ir/TextVersionDetail/2016/1/20>
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، (۱۳۹۰)، «واقع‌گرایی نو کلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *سیاست*، تابستان، سال ۲۵ شماره ۲.
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، (۱۳۹۲)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سمت.
- طاهایی، جواد، (۱۳۸۸)، *خاورمیانه جدیدتر (چشم‌اندازهای وسیع روابط ایران و سوریه)*، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اصلاحات شورای بازنگری قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸*، (۱۳۷۰)، چاپ دوم، تهران: چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ب- انگلیسی

- Alexander., Yonah & Hoeinig, Milton, (2008), *The New Iranian Leadership: Ahmadinejad, Terrorism, Nuclear Ambition, and The Middle East*, United States: Praeger Security International.
- Beeman. William O, (2005), *The Great Satan VS The Mad Mullahs*, United States: Praeger.
- Cordesman. Anthony H, (2009), "THE GAZA WAR: A Strategic Analysis",

CSIS, (Central for Strategic & International Studies), February.

- El-Masri. Samer, (2010), "Iran: between International Right and Duty", *Middle East Policy*, Fall, Vol.3, No.3.

- Djalili., Mohmmad R & Kellner., Thierry, (2014), "Iran's Syria Policy in the Wake of the Arab Spring", *Turkish Review* , Vol. 4, No.4.

- Erlich. Reuven (2006), "Syria as a Strategic Prop for Hezbollah and Hamas", Intelligence and Terrorism Information Center at the Center for Special Studies (C.S.S), August.

- Gelbart. Jonathan, (2010), "The Iran- Syria Axis: A Critical Investigation", *Stanford Journal of International Relations*, fall, Vol.14, No.1.

- Goodarzi. Jubin M, (2006), *Syria and Iran, Diplomatic Alliance and Power Politics in the Middle East*, New York: Tauris Academic Studies.

- Griffiths., Martin, Roach., Steven C. & Solomon, M.Scott, (2009), *Fifty Key International Thinkers*, 2 th, London and New York: Routledge.

- Hudson, Valerie M. & Vore, Christopher S, (1995), "Foreign Policy Analysis Yesterday, Today, and Tomorrow", *Mershon International Studies Review*, October, Vol. 39, No. 2.

- Haugbolle. Sune, (2006), The Alliance Between Iran, Syria and Hezbollah And Its Implications for The Political Development in Lebanon and Middle East, *Danish Institute for International Studies*, November, Report: 10

- Karmon. Ely, (2008), "Iran-Syria-Hizballah-Hamas A Coalition Against Nature Why Does it Work?", *The Proteus Monograph Series*, May, Vol.1, No.5

- Kassem. Abdul Satar, (2012), "Islamic Resistance Movement (Hamas): Performance Evaluation", *American International Journal of Contemporary Research*, September, Vol. 2, No.9

- Khan. Saria, (2010), *Iran and Nuclear Weapons Protected Conflict and Proliferation*, USA & Canada: Routledge

- Leverett. Flynt, (2005), *Inheriting Syria Bashar's Trial by Fire*, Brookings Institution Press Washington, D.C.

- Levinson, Charles, (2010), "Iran arms Syria with Radar", *The Wall Street Journal*, 30 June From [http:// www.wsj.com/ articles / 2016/06/25](http://www.wsj.com/articles/2016/06/25)

- Lobell, Steven, Taliaferro, Jeffrey & Pipsman, Norrin, (2009), *Introduction: Neoclassical Realism, the State and Foreign Policy*, United Kingdim: Cambridge

University Press.

- Maltzahn, Nadia Von, (2013), *The Syria-Iran Axis, Cultural Diplomacy and Internationals in The Middle East*, London: I.B. Tauris & co Ltd.

- Mohns, Erik & Bank, Andre, (2012), "Syria Revolt Fallout: End of Resistance Axis?", *Middle East Policy*, Fall, Vol 19, No. 3

- Naji, Kasra, (2008), *Ahmadinejad: The Secret History of Iran Radical Leader*, University of California Press.

- Piotrowski. Marcin Andrzej, (2011), "Iran's Reactions to the Arab Spring and the Crisis in Syria", *BULLETIN PISM*, October, 99 (316).

- Ritter. Scot, (2006), *Target Iran: The Truth about the U.S Government's plan for Regime Change*, Australia and New Zealand: Allen & Unwin.

- Rose, Gideon, (1998), "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy", *World Politics*, October, Vol. 51, No .1

- Rubin, Barry, (2007), *The Truth about Syria*, New York, Palgrave Macmillan.

- Samii, Abbas William, (2008), "A Stable Structure on Shifting Sands: Assessing the Hizbullah-Iran-Syria Relationship", *Middle East Journal*, Winter, Vol. 62, No.1.

- Sharp, Jeremy, M & Blanchard., Christopher M, (2012), "Armed Conflict in Syria: US and International Response", Congressional Research Service (CRS), July

- Sniegoski, Stephen J, (2008), *The Neoconservative Agenda, War in the Middle East, and the National Interest of Israel*, United States: Norfolk, Virginia.

- Sun, Degang, (2009), "Brothers Indeed: Syria-Iran Quasi-alliance Revisited", *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)*, Summer, Vol.3, No.2

- Thaler, David E & Etal, (2010), *Mullas, Guards and Bonyads*, United State: RAND

- WikiLeaks Document Release, (2009), Israel and Hamas: Conflict in Gaza (2008-2009), Congressional Research Service, (CRS), Report R40101, February 2.

- Ziadeh, Radwan, (2011), *Power and Policy in Syria, International Services, foreign Relations and Democracy in the Modern Middle East*, London: I.B.Tauris & Co Ltd.